ادامه از صفحه اول

## کلاب‌هاوس و سوءاستفاده جنسی از کودکان و نوجوانان

اپلیکیشن کلاب‌هاوس که در این رابطه در سطح جهانی مورد انتقاد قرار گرفته است به واسطه پایین‌بودن تعداد پرسنل خود عملا کنترلی بر این مقوله ندارد. امکاناتی (گزارش‌دهی) که در این اپلیکیشن ارائه می‌شود به نظر می‌رسد بیشتر نمادین است تا کاربردی. هیچ‌گونه کنترل سنی بر کاربران این شبکه اجتماعی نیز اعمال نمی‌شود و نتیجه آنکه یک نوجوان ۱۳ یا ۱۴ ساله که یک تلفن موبایل در اختیار دارد می‌تواند از مشتریان دائمی و هر شب این اتاق‌ها باشد.

یکی از جاذبه‌های این پلتفرم که توجه بسیاری از کاربران ایرانی را به خود جلب کرده است اتاق‌های «همسریابی» و همین‌طور یافتن شرکای جنسی موسوم به «شوگرمامی» و «شوگرددی» در اتاق‌های فارسی‌زبان این پلتفرم است که گاهی اوقات بیش از هزار نفر را در یک اتاق جمع می‌کند.

پیامد چنین تشکلی این می‌شود که بسیاری از نوجوانان و جوانان به‌راحتی به این فضا اعتماد کرده و اطلاعات هویتی و حتی گاهی محل سکونت خود را در داخل اتاق اعلام می‌کنند.

یکی‌دیگر از آفت‌های این پلتفرم این است که در بسیاری مواقع دیده می‌شود که نوجوانان تحت فشار گروهی در اتاقی که داخل شده‌اند، شماره تلفن همراه پدر و مادر خود را در اختیار افرادی که این اتاق‌ها را اداره می‌کنند قرار می‌دهند و مدیران اتاق‌ها با آنها تماس تلفنی گرفته و با ایجاد «مزاحمت تلفنی» زنده و درحالی‌که همه حاضران در اتاق کلاب‌هاوس به آن گوش می‌دهند، به تمسخر، هتک حرمت و حیثیت و هجو آنها می‌پردازند. مورد دیگر اینکه دختران جوان با تشویق دیگران تجری پیدا می‌کنند که در پرسش و پاسخ‌های شنیع جنسی تحت عنوان «صندلی داغ» شرکت کنند.

**نتیجه:** با توجه به اینکه بسیاری از شهروندان ایران‌زمین به‌ویژه نوجوانان و جوانان به علت نبود فضا و امکانات لازم برای نشاط و تفریح و سرگرمی متناسب با نیاز نسل‌های فعلی علاقه بسیاری به استفاده از پلتفرم‌های خارجی فضای مجازی دارند، لزوم آموزش گسترده استفاده از آنها به‌ویژه در مقطع دبیرستان بیش از گذشته احساس می‌شود. اعمال اهرم‌های فشار سنتی نظیر فیلترینگ و بستن راه ارتباط مردم با این پلتفرم‌های اجتماعی راهکار مقابله با آسیب‌های اجتماعی حاصل از آنها نیست و تنها پاک‌کردن صورت‌مسئله است. کما اینکه تجربه فیلترینگ غیرکارشناسی نرم‌افزار تلگرام نشان داد نه‌تنها اقبال عمومی نسبت به این اپلیکیشن کاهش پیدا نکرد بلکه حتی مقامات دولتی و اشخاص حقوقی وابسته به حکومت و نامزدهای انتخاباتی نیز از این نرم‌افزار با وجود فیلتربودن استفاده می‌کردند و اقبالی نسبت به نرم‌افزار مشابه دولتی و حاکمیتی نشان نداده و نمی‌دهند.

نفس وجودی نرم‌افزارهای اجتماعی هم‌گرایی بیشتر و روشنگری افزون است، این شبکه‌ها آسیب‌های پنهان جامعه را در برخی مواقع آشکارتر می‌کنند و این باید کلید راهی برای محققان و جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان باشد تا رفتارهای اجتماعی را بررسی و آسیب‌ها را شناسایی کنند و متناسب با فرهنگ ایرانی-اسلامی راهکارهایی عملی ارائه دهند. ریشه‌یابی برخورد هیجانی مردم ایران با فناوری‌های جدید اجتماعی، وظیفه دولت‌هاست تا با استفاده از کارشناسان مردمی به اتخاذ تدابیر درست و علمی برسند نه اینکه خود با واکنش‌های هیجانی و احساسی مانند فیلترینگ و پاک‌کردن صوری صورت‌مسئله اتفاق مردم را در استفاده از این نرم‌افزارها بیشتر تهییج کنند.

پلیس فتا و نهادهای نظارتی و قضائی هم وظیفه دارند که علاوه‌بر شناسایی و مقابله با آسیب‌های رخ‌داده در این فضاها با ساخت کلیپ‌های آموزشی به مردم آگاهی دهند که اطلاعات هویتی و شخصی خود را به‌راحتی در اختیار افراد غریبه نگذارند و آفت‌های بالقوه این پلتفرم‌ها را به‌صراحت برای مردم بازگو کنند.

* مدرس دانشگاه و وکیل پایه‌یک دادگستری

## مشارکت مردمی و تشکل‌های مردم‌نهاد

از زمره گروه‌های هدف سازمان‌ها می‌توان به جوانان به‌عنوان پیشروترین گروه‌ها اشاره کرد. جوانان با توجه به نیروی جوانی و خلاقیت‌های خود می‌توانند گره از کارهای فروبسته بسیاری بگشایند. براساس‌این در کشورهای پیشرو، همواره بستر ورود جوانان به سازمان‌های مردم‌نهاد فراهم می‌شود. در مقابل، در ساختارهای پیرسالار و معطوف به گذشته چندان به جوانان اعتماد نمی‌شود و جامعه از پتانسیل‌های فراوان جوانی آنها بی‌بهره می‌ماند.

# چهره دوگانه قطب‌زاده

### کوزیچکین در خاطراتش می‌نویسد برخی معتقدند گزارش‌های ساواک مبنی بر کمونیست‌بودن قطب‌زاده، سندسازی علیه او بوده است

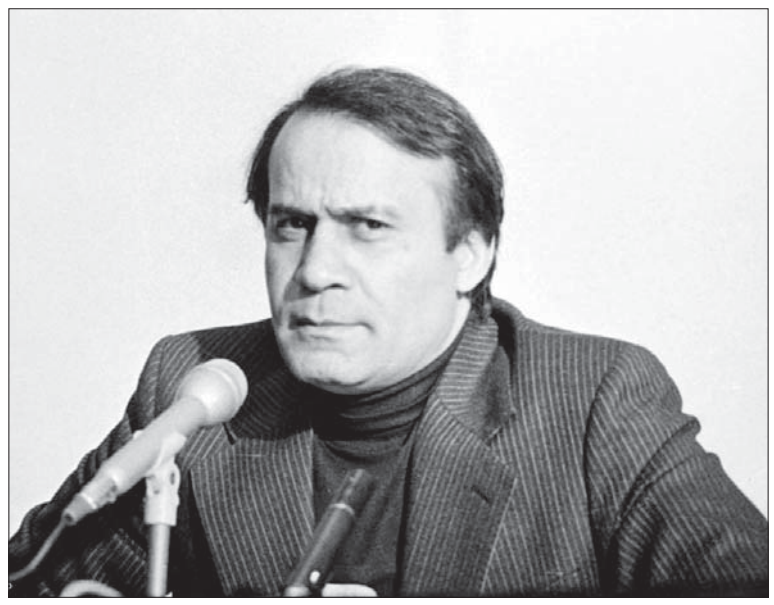

**امیرحسین جعفری:** قصه امروز ما، قصه صادقی است که با خود صادق نبود و هزینه این تضاد را در پایان سرنوشتش، خائن و محکوم به انقلاب نوشتند. اگر ۳۹ سال به عقب برگردیم به روزی می‌رسیم که صادق قطب‌زاده اعدام شد. اینکه قطب‌زاده چه سرنوشتی را پیمود به‌صورت شناسنامه‌ای و وقایع‌نگاری حدودا مشخص است. یک اصفهانی با خانواده‌ای ثروتمند که به همین واسطه توانست تحصیل کند و در نوجوانی‌اش شاهد اتفاقی مهم بود که او را به صحنه خاکستری سیاست کشاند. قطب‌زاده با تجربه فضای کودتای ۲۸مرداد و پس از آن تصمیم گرفت یک مخالف شاه باشد و در این حین دیگر وقت رفتن به دانشگاه بود و برای تحصیل در سال ۱۳۳۷ با توصیه پدرش به آمریکا رفت. قطب‌زاده از آغاز خود را یک دانشجوی معترض نشان می‌دهد و در یکی از میهمانی‌های سفارت ایران در آمریکا بعد از یکی سخنرانی تند، کافه را به هم می‌ریزد. او تصمیم می‌گرفت و دانشجوها اجرا می‌کردند. قطب‌زاده در میان هیجان‌هایش به روایتی یک بار به گوش اردشیر زاهدی می‌زند، اردشیر زاهدی که داماد شاه است و سفیر ایران در آمریکا و فرزند فضل‌الله زاهدی، ناجی شاه! سیلی به صورت زاهدی برای قطب‌زاده گران تمام شد و ناچار شد از آمریکا به کانادا برود. صادق در این دوره از زندگی‌اش با خانواده کندی نیز ارتباط می‌گیرد.

تا اینجا همه‌چیز نسبتا با منطق همخوانی دارد اما سؤالی که در این قسمت از زندگی قطب‌زاده پیش می‌آید اینجاست که میان او و خانواده کندی و دیگر سیاسیون آمریکا چه گذشته است. از سویی برخی معتقدند دیدگاه‌های شرق نیز در صحبت‌های او دیده می‌شد و نظرات شوروی در میانه دیدگاه‌های قطب‌زاده ابهامی دیگر را پیرامون او دامن می‌زد که آن هم ارتباط با کا.گ.ب است. اما نقش حزب توده در پرونده قطب‌زاده این احتمال را زیر سؤال می‌برد.

کوزیچکین در کتاب خاطراتش گاه به تفصیل از برنامه‌ها و عملیات شوروی در ایران صحبت کرده و بارها از صادق قطب‌زاده نام می‌برد و در معرفی قطب‌زاده می‌نویسد دنیا او را به‌عنوان یکی از نزدیکان امام در پاریس شناخت، اما سازمان اطلاعات نظامی شوروی (جی‌آریو) او را از زمان دانشجویی در آمریکا می‌شناخت. کوزیچکین می‌گوید قطب‌زاده هم مثل بسیاری از دانشجویان ایرانی خارج از کشور «جذب اندیشه‌های چپ‌گرایانه شده بود و طعمه خوبی برای دستگاه اطلاعاتی شوروی بود. کوزیچکین می‌نویسد: جذب قطب‌زاده کار آسانی بود.

او حاضر بود به اتحاد جماهیر شوروی، پایگاه کمونیسم جهانی، کمک کند. هرچند برخی معتقدند گزارش‌های ساواک مبنی‌بر کمونیست‌بودن قطب‌زاده، سندسازی علیه او برای قانع‌کردن آمریکایی‌ها به اخراج او از آمریکا بود.

### در کوران انقلاب

قطب‌زاده پس از گذار از دوران دانشجویی به‌دنبال انقلاب کشورهای زیادی را می‌گردد و در سال‌های ۴۲ و ۴۳ در نجف به دیدار امام می‌رود. پس از آن با توجه به آشنایی قبلی با برخی سران نهضت آزادی ارتباطی میان او، مصطفی چمران و ابراهیم یزدی شکل می‌گیرد که باعث می‌شود سفرهای او به دنبال انقلاب هدفمندتر و با آگاهی بیشتری صورت گیرد. قطب‌زاده در مصر و لبنان آشناست؛ با موسی صدر ارتباط دارد و در تشکیل جنبش امل همکاری می‌کند. از سوی دیگر ارتباط او با بیت امام نیز حفظ می‌شود، هرچند فرزند ارشد امام به قطب‌زاده عمیقا بدبین است. قطب‌زاده در اروپا نیز اعتباری برای خود به هم می‌زند و مدعی است ساواک خواهان ترور او بوده و در میانه دهه ۵۰ نیز توسط ساواک ربوده شده است. ریچارد کاتم دراین‌باره می‌گوید: قطب‌زاده یکی از مهم‌ترین کسانی بود که سیستم شاه قصد ترور او را داشت. علی جنتی، از فعالان سیاسی دوران پیش از انقلاب، درباره شخصیت قطب‌زاده می‌گوید: صادق قطب‌زاده شخصیتی مشابه بنی‌صدر داشت، او مجرد بود و تا زمانی هم که به ایران آمد مجرد باقی ماند. به‌هرحال خیلی روحیات دینی نداشت... در هر صورت او یک عنصر دینی شناخته نمی‌شد.

اما قطب‌زاده دست از کار نمی‌کشد و با سازمان‌های حقوق بشری و رسانه‌ها ارتباط خود را عمیق‌تر می‌کند و حتی در دوره‌ای کوتاه به روزنامه‌نگاری در سوریه روی می‌آورد. قطب‌زاده در خارج از کشور هرچه زمان می‌گذرد به چهره‌ای معروف و مغرورتر تبدیل می‌شد. قطب‌زاده از اوایل سال ۵۶ نیز تلاش خود را بیشتر بر حضور در بیت امام متمرکز کرد و در انتقال ایشان به نوفل‌لوشاتو نیز مؤثر بود و همه از حضور پررنگ او در نوفل‌لوشاتو در کنار ابراهیم یزدی صحبت می‌کنند.

«تمام اینهایی که تو دنیا به جایی رسیدن از همین طریق و از همین دکان‌بازی‌هاست دیگه، این غربی‌ها استاد این دکان‌بازی‌هان؛ یک عمله و اکره‌ای که بلند می‌کنند میره به آسمون اینا چیه؟ همین حرفاست». این جملات بخشی از مکالمه میان قطب‌زاده، سید محمود دعایی و سیدمحمد خاتمی در نوفل‌لوشاتو است که قطب‌زاده سعی دارد به آنها اهمیت رسانه را بقبولاند. قطب‌زاده و یزدی در این دوره مصاحبه‌های امام را هماهنگ می‌کنند و ارتباطات تلفنی و مطبوعاتی را که بخش مهمی از اتفاقات آن روزها بود، بر عهده می‌گیرند. بخش دیگر حضور قطب‌زاده در نوفل‌لوشاتو مربوط به بازگشت امام به ایران است که او نیز در میان خبرنگاران به اظهارنظر دراین‌باره می‌پردازد اما چندان مطمئن نبود که سالم به ایران بازمی‌گردد که در صحبت با دوستانش به این موضوع اشاره می‌کند. قطب‌زاده هم در کنار دیگر مسافران پرواز انقلاب وارد هواپیما می‌شود هواپیمایی که خطراتی آن را تهدید می‌کرد و امام به این خاطر دستور داد که عده کمتری با رضایت قلبی سوار آن شوند. صادق در پرواز مانند گذشته نقش مترجم را نیز کنار امام ایفا می‌کرد.

### پله آخر

قطب‌زاده پس از بازگشت به ایران مانند دیگر نیروهای درگیر انقلاب به مدرسه رفاه می‌رود و به نوعی رسانه‌ها را هدایت می‌کند و در کنار این سمت غیررسمی از مواضع و برخی کارهای انقلابی از جمله اعدام سران رژیم سابق دفاع می‌کند اما اولین سمتی که قطب‌زاده به آن منصوب شد، سرپرستی رادیو تلویزیون بود که چندان مطلوب دولت موقت قرار نگرفت و زاویه‌هایی در این زمینه بین او و تیم بازرگان به وجود آمد. هرچند قطب‌زاده نیز به این سهم قانع نبود و به آینده بزرگ‌تری برای شخص خودش می‌اندیشید؛ تضاد در اینجا آغاز شد. قطب‌زاده که تا دیروز برای آینده بزرگ انقلاب تلاش می‌کرد حالا به روزهایی فکر می‌کرد که فریدت و نظرات صادق در آن حاکم باشد به همین خاطر ارتباط او با کارکنان رادیو تلویزیون نیز چندان مساعد پیش نرفت و همراهی و ارتباط احتمالی زهرا خانم با قطب‌زاده شاید اولین عامل انتقاد رسانه‌ای به قطب‌زاده می‌شود مخصوصا شکایت زهرا خانم از تهران مصور که نام قطب‌زاده را در ارتباط با زهرا خانم بیشتر مطرح می‌کند؛ هرچند سخنان ضد و نقیضی دراین‌باره مطرح می‌شود. اردشیر هوشی از دوستان قطب‌زاده دراین‌باره گفته است: در سالگرد شهدای سی تیر به ابن‌بابویه رفته بودیم، یک‌دفعه دیدیم پیرزنی به سمت قطب‌زاده خیز برداشت که او را ببوسد. قطب‌زاده اجازه نداد. آن زن شروع کرد به تعریف از قطب‌زاده که تو جوان رشید اسلامی و... ما حتی اسمش را هم نمی‌دانستیم. چه می‌دانستیم کیست. بعد دیدیم عکسش را در جلد تهران مصور منتشر کردند با این توضیح که زهرا خانم از قطب‌زاده دستور می‌گیرد. قطب‌زاده به من گفت: زهرا خانم کیست؟ من را فرستاد بروم ته و توی ماجرا را دربیاورم. من هم پرسان‌پرسان به سراغ زهرا خانم رفتم. گفتند صبح‌ها می‌آید جلوی دانشگاه. وقتی رفتم جلوی دانشگاه تازه متوجه شدم که زهرا خانم به اندازه رئیس‌جمهور آمریکا در آنجا معروف است. همه می‌شناختندش الا ما. دیدم زنی حدود ۵۰،۶۰ ساله چادرش را دور گردنش پیچیده و چوبی هم دستش بود. از پشت موتور پیاده شد و هجوم برد به سمت دختران دانشجو و... پرسیدم این کیست؟ گفتند: جزء گروه هادی غفاری است.

در این دوره او بازرگان و دولت موقت را عامل ازبین‌رفتن انقلاب و آزادی انسان‌ساز می‌داند اما حرف از انقلابی‌بودن در قامت و حتی ظاهر قطب‌زاده نبود و کسی حرف‌های او در این زمینه را باور نمی‌کرد و با روحانیون نیز اختلاف نظر جدی داشت.

**سرعت رعب‌انگیز حوادث و وقایع قطب‌زاده را نیز با خود برد و با نخست‌وزیری محمدعلی رجایی، قطب‌زاده از سمت خود کنار گذاشته می‌شود و پس از آن مدت کوتاهی نیز به حزب جمهوری اسلامی می‌پیوندد اما میان روحانیون دوام نمی‌آورد و تضادهایش با جمهوری اسلامی عمیق‌تر می‌شود. با پخش مصاحبه‌ای از او نیز دادستانی وی را به مدت کوتاهی دستگیر می‌کند که چندان طول نمی‌کشد.**
**پس از گذار از وقایع فوق و شدت‌گیری تنش‌ها در داخل کشور به‌خصوص پس از ۳۰ خرداد قطب‌زاده که خود را کارآمد و با پتانسیل انقلاب می‌بیند، یک شب یا روز فکر خطرناکی را با خود مرور می‌کند که منجر به اعدام وی می‌شود**

در نوزدهم شهریور ۱۳۵۸، آیت‌الله سیدمحمود طالقانی فوت کرد. قطب‌زاده دراین‌باره جمله‌ای گفت که نشان از برهم‌خوردن تحلیل‌های او داشت: طالقانی مرد ما باختیم. همین‌طور که قطب‌زاده سعی در جاانداختن خود میان انقلابیون دارد و خود را انقلابی‌تر از دیگران می‌داند، وقایع سیاسی نیز مسیر خود را طی می‌کند و سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام اشغال می‌شود. سقوط دولت موقت چندان برای قطب‌زاده ناراحت‌کننده نبود زیرا احساس می‌کرد یکی از رقبای خود را از صحنه بیرون کرده است با وجود این گویا با ادامه‌دارشدن این روند موافق نبوده است. قطب‌زاده این مسیر را طی کرد تا به انتخابات ریاست‌جمهوری برسد و برای رؤیای بزرگی که با واقعیت همسان نبود تلاش کرد.

او خواست رئیس‌جمهور شود و کاندیدای انتخابات شد اما تنها سه درصد آرای مردم را کسب کرد. پس از شکست در انتخابات قطب‌زاده به حاشیه نمی‌رود و در قامت وزیر امور خارجه تلاش خود را طبق سنت گذشته بر ارتباط با خارجی‌ها می‌گذارد و سعی در مذاکره پیرامون گروگان‌ها داشت که این مسئله و استرداد شاه به نتیجه نرسید اما جهان بزرگ‌تر از آمریکا و شاه بود و قطب‌زاده نیز مقاصد دیگری را انتخاب کرد و علنا در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: مصمم هستیم حکومت عراق را برداریم؛ صدام و داروسته‌اش باید بروند! یکی دیگر از مأموریت‌های جالب او نیز در دوران وزارت خارجه، شرکت در مراسم ختم تیتو بود! قطب‌زاده در این دوره فکر کرده بود علی‌آباد هم شهر است و توهم قدرت او را برداشت و در اقدامی غیرمنتظره نامه‌ای شدیداللحن به وزیر امور خارجه شوروی نوشت که موجب انتقاد حتی دوستان خودش قرار گرفت. سرعت رعب‌انگیز حوادث و وقایع قطب‌زاده را نیز با خود برد و با نخست‌وزیری محمدعلی رجایی، قطب‌زاده از سمت خود کنار گذاشته می‌شود و پس از آن مدت کوتاهی نیز به حزب جمهوری اسلامی می‌پیوندد اما میان روحانیون دوام نمی‌آورد و تضادهایش با جمهوری اسلامی عمیق‌تر می‌شود. با پخش مصاحبه‌ای از او نیز دادستانی وی را به مدت کوتاهی دستگیر می‌کند که چندان طول نمی‌کشد.

پس از گذار از وقایع فوق و شدت‌گیری تنش‌ها در داخل کشور به‌خصوص پس از ۳۰ خرداد قطب‌زاده که خود را کارآمد و با پتانسیل انقلاب می‌بیند، یک شب یا روز فکر خطرناکی را با خود مرور می‌کند که منجر به اعدام وی می‌شود. قطب‌زاده به کودتا فکر کرد!

### فصل آخر

او که فکر می‌کرد سهم خود را از قدرت نگرفته سعی در ایجاد ارتباط میان قدرت‌های مخالف جمهوری اسلامی از جمله آمریکا، مصر و عربستان و برخی از نزدیکان آیت‌الله شریعتمداری کرد اما ایجاد چنین ارتباطی مسلما خلأهای امنیتی خاص خود را دارد. در میان این ارتباطات قطب‌زاده به ارتش نیز نیم‌نگاهی داشت و در ارتباط با شخصی قرار گرفت که نمی‌دانست او و دوستانش در ارتباط با حزب توده هستند و طبق گفته مهدی پرتوی اطلاعات خود را در اختیار دادستانی ارتش قرار می‌دهند هرچند برخی از تاریخ‌نگاران معتقدند سرهنگ کبیری و عطاریان که از سوی حزب توده مأمور این کار شده بودند قطب‌زاده را بیشتر به‌سوی کودتا تحریک کردند زیرا کبیری به قطب‌زاده گفته بود ما سازمان گسترده‌ای در ارتش داریم که می‌توانیم با کمک شما کودتا کنیم که در شرح کودتا با قطب‌زاده به تفاهم می‌رسند که بیت امام را با خمپاره مورد حمله قرار دهند و قطب‌زاده شرح تمام نظرات و برنامه خود برای کودتا را برای افسران حزب توده تعریف می‌کند که صدای او ضبط و به دادستانی ارسال می‌شود. قطب‌زاده درباره نحوه طراحی کودتا در بازجویی‌هایش می‌گوید: «حدود سه ماه قبل از یک سازمان افسری با من تماس گرفتند و بحث و گفت‌وگویی پیرامون تحلیل ما از مسائلی که فعلا در کشور می‌گذرد شد. در این تحلیل من نقطه‌نظرهایی داشتم و آنها هم همچنین؛ بحث و گفت‌وگو راجع به قصد براندازی حکومت و نه نظام جمهوری شد که در اطراف بیت امام چه می‌توان کرد». قطب‌زاده در ادامه اعترافات خود با اشاره به همکاری برای انفجار بیت امام خمینی می‌گوید: «من یکی از دوستانی را که در آنجا منزلی بغل منزل امام داشت معرفی کردم. اینها رفتند و آن منزل را دیدند. در مراجعت وقتی نشستیم صحبت کردیم گفتند این منزل محل بسیار مناسبی است برای انفجار... آمدند گفتند که سازمان ما تصمیم گرفته آنجا را از دو طریق بکوبد: یکی با توپخانه و یکی هم احیانا با انفجار از داخل منزل امام».

قطب‌زاده در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌خواستید مواد منفجره را به جماران ببرید، گفت: «صحبت از این شد که می‌شود مواد منفجره را برد. صحبت از این بود که توسط مصالح ساختمانی که به آنجا می‌رود [برده شود] این آقایی که یکی از این افسرهاست گفت: من متعهد می‌شوم که از طریق مصالح ساختمانی، مواد منفجره را به داخل منزل ببرم، ولی خود او هم بعد از مدتی اصولا به این نتیجه رسیده بود که فقط راهش کوبیدن از دور است و از نزدیک امکاناتش بسیار ضعیف است».

حجت‌الاسلام ری‌شهری با اشاره به مطالب فوق می‌گوید: «شاید مهم‌ترین مسئله‌ای که در جریان قطب‌زاده وجود داشت، موضوع ارتباط وی با آقای شریعتمداری بود که این موضوع ماجرا را حساس‌تر می‌کرد... در همان جلسات اولیه ایشان با آقای عبدالرضا حجازی، آقای مهدوی و آقای شریعتمداری در ارتباط بودند. آقای مهدوی مدعی بود وعده ۲۰ میلیون دلاری به‌عنوان کمک اولیه داده شده تا بتوانند کار را به سرانجام برسانند. ما اجازه ندادیم این موضوعات در آن ایام منتشر شود».

برخلاف تصور قطب‌زاده مسئولان مربوطه از مدت‌ها فعالیت‌های وی را زیر نظر داشتند. محمدی‌ری‌شهری، رئیس وقت دادگاه انقلاب ارتش، در کتاب خاطرات خود با توجه به زیرنظرگرفتن فعالیت‌های قطب‌زاده می‌گوید: «جریان آقای قطب‌زاده در اطلاعات سپاه پیگیری می‌شد و دادگاه انقلاب ارتش، به‌دلیل اینکه موضوع آن براندازی بود و با تعدادی از نظامیان نیز به‌گونه‌ای ارتباط داشت، احکام مورد نیاز اطلاعات سپاه برای پیگیری این موضوع را در اختیار آنان قرار می‌داد. در پی تعقیب و مراقبت از آقای قطب‌زاده و فعالیت‌های اطلاعاتی که حدود یک سال و نیم طول کشید مشخص شد که وی درصدد ایجاد یک جریان براندازی است».

در زندان نیز صادق طباطبایی به دیدار او می‌رود و بیان می‌کند که قطب‌زاده پشیمان نبود و پیامی برای کسی نداشت.

اتهامات او عبارت بودند از ۱- رهبری‌کردن عده‌ای جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی در زیر پوشش پیاده‌کردن جمهوری اسلامی واقعی، ۲- همکاری با چند گروه نظامی به‌منظور تحقق‌بخشیدن به اهداف شوم خود، ۳- تغذیه مالی گروه‌های نظامی همکار، ۴- برقراری ارتباط و حتی همکاری و تهیه پوشاک جهت مفسدین جریانات شمال کشور، ۵- اعزام رابط جهت تماس با قشقایی‌ها و درخواست کمک از آنها ۶- اعزام نمایندگانی به خارج از کشور جهت گرفتن پول و اطلاعات برای براندازی ۷- گرفتن مبلغ ۶۰ هزار دلار از خارج از طریق «ویل آلون» ۸- فرستادن سیدمهدی مهدوی به‌عنوان نماینده به عربستان برای گرفتن پول ۹- برقراری ارتباط با جامعه سوسیالیست‌ها جهت براندازی و اعزام نمایندگانی نزد آنان ۱۰- اعزام نمایندگانی نزد شریعتمداری برای جلب همکاری و تأیید وی، ۱۱- درخواست اسلحه از خارج با فرستادن لیستی مرکب از اقلام مورد نیاز ۱۲- تهیه طرح و به‌عهده‌گرفتن رهبری عملیات تسخیر مراکز سپاه و کمیته‌ها و رادیو و تلویزیون ۱۳- تهیه نقشه چگونگی انهدام بیت امام و شروع به اقدام ۱۴- قراردادن دو منزل در اختیار بعضی از افراد گروه، یکی نزدیک بیت امام و دیگری خارج از جماران جهت دیده‌بانی و تخریب ۱۵- اقدام جهت آزادی اصغر مهاجر یکی از بمب‌گذاران گروه پارس با دادن مبلغ ۵۰۰هزار ریال به‌عنوان رشوه ۱۶- اقدام به آزادی یکی از منافقین و تلاش برای تهیه گذرنامه و خروج او از کشور.

قطب‌زاده در آخرین لحظات اجرای حکم اعدامش در جمع زندانیان اوین سخنرانی کرد. او براساس رأی دادگاه ارتش پس از ۲۰ روز محاکمه و پنج ماه بازداشت به اعدام محکوم شد و رأی صادرشده در شب ۲۴ شهریور ۱۳۶۱ اجرا شد.

ادامه از صفحه ۵

## شرایط تحریم مناسب رشد رانت‌بگیران است

آقای اکبر لاجوردیان، از بنیان‌گذاران گروه صنعتی بهشهر که دوره‌ای هم در هیئت‌رئیسه اتاق بازرگانی بوده است در خاطراتش می‌گوید که بعد از انقلاب شهید آیت‌الله بهشتی را به اتاق دعوت کردیم و او داستان ماهیگیر را تعریف می‌کرد که نشان می‌داد ثروت و انباشت سرمایه حدی دارد. او می‌گفت بعد از این سخنرانی ما فهمیدیم که دیگر کار بزرگ نمی‌توانیم انجام دهیم. البته بعدا نه بخشی بلکه تمام کارخانه‌های آنها مصادره شد.

می‌توان گفت که اندیشه یک نظام سرمایه‌داری متکی بر بخش خصوصی، به گمان من، هنوز به وجود نیامده است؛ البته تعدادی از متفکران اقتصادی در سال‌های اخیر از ایدئولوژی اقتصاد مبتنی‌بر بازار صحبت و دفاع می‌کنند، اما این ایده هنوز مقبولیت ندارد؛ عدم مقبولیت در بین سیاست‌مداران به خاطر همان نگاه پوپولیستی است و در بین روشنفکران اندیشه چپ. با این رشته خصولتی‌هایی که انجام شده و می‌شود همان زمینه اندکی هم که به وجود آماده از بین رفت. شرایط سیاسی و اجتماعی مناسب که در سه دهه یا کمتر یک بخش خصوصی صنعتی و مدرن را ایجاد کرد هنوز ایجاد نشده و نمی‌توان از خصوصی‌سازی چند واحد خاص انتظار داشته باشیم یک قشر صنعتی کارآفرین به وجود بیاید. نکته مهم دیگر این است که با رشد دانشکده‌ها و مراکز آموزشی که درس مدیریت می‌دهند و استقبالی که از این مؤسسات می‌شود، می‌توان استنباط کرد که چیزی در بطن جامعه ایران در حال رشد است که اگر نهادهای حقوقی و سیاسی به آن توجه کنند ممکن است بالندگی لازم برای ظهور یک بخش خصوصی قوی در آینده را ایجاد کند اما تا تحقق آن فاصله زیادی است. الان زمینه مناسب حقوقی و سیاسی برای گسترش کارآفرینی هم وجود ندارد. ما درباره اقتصاد مقاومتی یا تکیه بر تولید در گفتارهای مسئولان تاکیدات زیادی را در سال‌های گذشته می‌بینیم اما مشخص نیست این تولید و اقتصاد را باید چه کسی انجام دهد مدیران دولتی یا بخش خصوصی؟ تا این مسئله روشن نشود نمی‌توان انتظار تحول در بخش خصوصی را داشت. اگر در گذشته از توسعه تولید داخلی که می‌شود گفت اقتصاد مقاومتی، صحبت می‌شد اولا اندیشه حمایت از تولید داخلی اندیشه مسلطی در برنامه توسعه کشور بود و دوما یک بخش خصوصی صنعتی وجود داشت. در دهه ۴۰ که دکتر عالیخانی در شرایط خاصی به وزارت اقتصاد رسید و برنامه تولید صنعتی خود را انجام داد می‌شود گفت که یک رهیافت مشخص با تکیه بر بازاری‌های که در آن زمان فقط واردکننده بودند، به وجود آمده بود و طبقه صنعتی را شکل دادند؛ یعنی یک طبقه بازاری مستعد و وارد به تجارت با کمک شرایطی که وزارت اقتصاد برای آنها ایجاد کرد و در نهایت آن دوره طلایی شکل گرفت و این توان را آن کارآفرینان داشتند و این دوره ایجاد شد. تکرار چنین دوره‌ای بدون اتکا به بخش خصوصی واقعی ممکن نیست یا سخت است. مدیران دولتی هم چه در نظر و چه در عمل امتحان خود را پس دادند و اگر مدیر دولتی توانمندی هم وجود داشته باشد آن‌قدر در این سازمان‌ها جابه‌جا شده و شاید هم مورد بی‌مهری قرار گرفته که دیگر نمی‌توان از آنها انتظار داشت. هرچند بخشی از آنها هم به بخش خصوصی پیوستند و کارهای صنعتی در مقیاس کوچک انجام می‌دهند. آنهایی که الان تلاش می‌کنند و به نظر بخش خصوصی کنونی هستند اولا کاری را که شروع کردند در مقایس بزرگ نیست به نسبت کارآفرینان صنعتی بزرگ قبل از انقلاب و کاری را که شروع کردند نمی‌توان توسعه داد و نمی‌توان تعطیل کرد. در بسیاری از بخش‌ها انحصار دولتی‌ها و خصولتی‌ها، چه با انحصار قدرت و چه با انحصار قانونی، جایی برای رشد بخش خصوصی نگذاشتند. اگر در جایی هم استارتاپ‌ها رشد کردند مثل صنایع غذایی شاید به‌دلیل ورودنکردن دولتی‌ها باشد. تحقیق روی سهام شرکت‌های بورس، نشان می‌دهد که مالکیت اصلی در دست دولت، تأمین اجتماعی، صندوق‌های بازنشستگی، خصولتی‌ها و... است و بخش خصوصی بسیار کم‌رنگی را مشاهده می‌کنیم. می‌توانم بگویم روشنفکرانی که از ظهور یک نئولیبرالیسم در ایران حرف می‌زنند صرف‌نظر از استفاده از مفاهیم فریب‌دهنده مضحک‌ترین استدلال تاریخی را بیان می‌کنند؛ واقعا از کسانی که این حرف‌ها را برای نسل جوان پرشور بیان می‌کنند باید پرسید شما چطور می‌توانید افزایش سرمایه سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های بازنشستگی را که مالک تقریبا یک‌سوم سهام شرکت بورس هستند نئولیبرالیسم مفهوم‌پردازی کنید و خصوصی بدانید؟ شما با ساخت اقتصادی روبه‌رو هستید که اکثریت مالکیت‌ها در دست دولت و بنیادهای موازی دولت و این صندوق‌های تأمین اجتماعی است.

**یک پرسش عمومی و البته کلی این است که چرا ایرانِ امروز کارآفرین و صنعتگر بزرگ ندارد؟ آیا شرایط سیاسی کنونی امکان زیست و پرورش چنین افرادی را نمی‌دهد یا به موارد دیگری برمی‌گردد؟**

شرایط کنونی به‌ویژه در شرایط تحریم و جداشدن نسبی ما از بازار جهانی، به غیر از موانع حقوقی و ملزومات نهادی مناسب رشد رانت‌بگیران است. به‌علاوه، وجود بخش دولتی و بخش خصولتی اجازه رشد به بخش خصوصی مستقل را نمی‌دهد.